

نیز با عنوان «تاریخ ایران» نوشته خلط شده است.

۳- تاریخ اقتصادی ایران، ویراسته چارلز عیسوی، ترجمه یعقوب آژند، انتشارات گستره، تهران، ۱۳۶۲

در صفحات این کتاب نام سرجان ملکم بارها آمده و به نام میرزا ملکم خان تنها دو بار اشارت رفته است. اما در فهرست اعلام کتاب این دو نام یکی تصور و در یک جا فهرست شده‌اند.

مشاهده این اشتباهات باعث شد که من از خشم گرفتن بر آن آموزگار و اشتلمی که کرده بودم استغفار کنم. چرا که وقتی دانشمندان و پژوهشگران با وسواس و روش علمی، در کار خود دچار اشتباه فاحش بشوند، از جوانی تازه کار و کم تجربه چه انتظاری می‌توان داشت؟

اما ماجرای خلط شدن نام ملکم ایرانی با ملکم انگلیسی رازی بود که ناگشوده ماند. آنچه از این معما پرده بر می‌دارد، شاید انتخاب نام برای میرزا ملکم خان باشد. گویا آوازه سرجان ملکم انگلیسی وصیت شهرت او در بذل و بخشش‌ها میرزا یعقوب پدر ملکم را شیفته وی کرده بود و او فرزند خود را که سی و پنج سال پس از نخستین سفر این افسر انگلیسی به ایران زاده شد، ملکم نام نهاد، باشد که شگون نام او فرزندش را مدد کار آید. قضا را میرزا ملکم خان نردبان ترقی را به سرعت پیمود و آوازه‌اش در ایران از سرجان ملکم بیشتر شد و نه تنها در دانش و سیاست در ردیف بزرگان و والاتباران جا گرفت که توده مردم نیز او را به نام «میرزا مرکب خان» می‌شناخت که در شعبده و کیمیاگری دست هاروت و ماروت را از پشت می‌بست.

گویا هموطنان دانشمند ما، خواسته‌اند با خلط کردن چهره و نام میرزا ملکم خان و سرجان ملکم، به آرزوی میرزا یعقوب که بیش از صد سال از مرگ او گذشته جامه عمل بپوشانند.

حجت‌الله اصیل

□.□□

فرهاد و شیرین

غرض عشق است و اوصاف کمالتش اگر "وحشی" سراید یا "وصالش"

«وصال شیرازی»^۱

آیا تنها «وصال»^۲ و صابر شیرازی^۳ بودند که بر نا انجामी مثنوی «شوانگیز و

دلنشین» فرهاد و شیرین وحشی بافقی افسوس خورده و در اندیشه انجامش بودند؟ مسلم است نه. مثنوی که به گفته پژوهنده ارجمند دکتر حسین نخعی: «از بهترین و دستگردترین یادبودهای وحشی است که در زمان خود وحشی نیز دست به دست می‌گشته و دهان به دهان بازگو می‌شده و رونویسگران نمونه‌های گوناگون از آن بر می‌داشته‌اند.»^۴

سخنوران بسیاری را به این اندیشه واداشته که دست شیفتگان چکامه‌های دلنشین پارسی و «ترانه‌های دلکش ایرانی» را بگیرند و تا به سر منزل مقصود برسانند. آنچه تا کنون در کتب گوناگون ادبیات و بویژه در تذکره‌ها آمده است حاکی از این است که:

«وصال شیرازی که درغش آمده این داستان دلکش نیم گفته بماند، دویست و پنجاه سال پس از وحشی ۱۲۵۱ بیت بر آن افزوده و به گفته خود به پایانش آورده، ولی به گفته وصال شیرازی:

حدیثی را که وحشی کرده عنوان
وصالش نیز ناورده به پایان
خود صابر نیز که پیداست از جمله دروغا گویان بوده است، دنبال کار وحشی را گرفته و ۳۰۴ بیت بر آن افزوده و به پایانش رسانده است.»^۵

نگارنده ضمن بررسی تذکره‌های یزد به مطلبی برخوردم که ثابت می‌کند حداقل یک شیرازی دیگر هم اندیشه به پایان رساندن «مثنوی فرهاد و شیرین» را در سر می‌پرورانده. نخستین بار محمد علی مدرس یزدی «وامق» در تذکره خودش به نام «هیکنده» ذیل نام «حیب شیرازی» بدین موضوع اشاره می‌کند و به نقل بیست و پنج بیت از آن مثنوی می‌پردازد:

«جناب مستطابش عاشق پیشه و محبت اندیشه، لهذا در اتمام مثنوی ناتمام مولانا وحشی نهایت اهتمام داشته، چنانچه گویا دو هزار بیت از آن داستان نگاشته، چند فردی انتخاب و زینت افزای این کتاب آمد:

وله فی المثنوی

سوادی روشن از وی آتش طور
تو گفستی جمله عالم سنگ گشته
نشیبش با فراز سدره همدوش
که کبکش دانه چید از خرمن ماه

سواد بیستون پیدا شد از دور
جهان از پیکر آن تنگ گشته
حضمیش اوج کیوان را هم آغوش
یکی کهسار خرم بود و دلخواه

عقابی کاندرا آن بودی مجاور
 ز پایش هر که پا بالا نهادی
 فلک با آن همه وسعت که بودش
 به هر لختی که از خارا شکستی
 کجا جستی زسنگ آن برق جان سوز
 بغل هر که که بر خارا گشودی
 چنان سیلش از دامان گذشتی
 ز زر بر پشت گلگون زین نهادند
 تو گفتی شیر گردون بود گلگون
 عبیر آمیزتر از عود تا کش
 زلالش ز آب حیوان آب برده
 درختانش سراندر سر کشیده
 سرود بلبل آب آب رود برده
 چو شیرین دید سر تا پا نیازش
 بر اوج کوه از هامون قدم زد
 کشید اول به صورتگاه خود سر
 از آن صورت خدا را زیر لب خواند
 ز شیرین کاریش چون غنچه بشکفت
 بگفتا اوستادی بی قرین است
 به خارا آنچنان صورت نگارد
 چو بنگارد نگار بلبل و گل
 " احمد دیوان بیگی شیرازی " در کتاب مشهورش " حدیقة الشعرا " به نقل از میکده
 پرداخته و می افزاید:

بدی هم آشیان با نسر طایر
 سر کیوان به زیر پا نهادی
 چو پرویزن به دامن می نمودش
 یکی سوزنده برق از کوه جستی
 که آه کوهکن بودی جهان سوز
 ز مژگان بر فشاندی زنده رودی
 که برقی آن چنان خاموش گشتی
 عنان اندر کف شیرین نهادند
 که بر او تکیه زد خورشید گردون
 هزاران طعنه بر عنبر ز خاکش
 نهالش ز آب کوثر آب خورده
 هزارانش پر اندر پر کشیده
 گرو از نغمه داود برده
 سرا پا موج زد دریای نازش
 چو خور بر ذروه خارا علم زد
 عیان شد صورت و معنی برابر
 ز صورت آفرین خود عجب ماند
 به هر نقشش هزاران آفرین گفت
 به نام ایزد چه صورت آفرین است
 که گویی روح در خارا در آرد
 کشد بوی گل و آواز بلبل»^۶

« قدری از حالش را فقیر در تاریخ یزد [اخبارالیزد در مسرت] نوشته‌ام، با قدری از
 مثنوی فرهاد و شیرین او ...»^۷

نیز محمد علی مدرس یزدی «شهبلا» صاحب تذکره شبستان عیناً از تذکره میکده
 نقل کرده و چیزی را روشن ننموده است.
 تا کنون به چند علت این موضوع بر اهل ادب و بویژه دانشمند گرامی آقای حسین
 نخعی پوشیده بوده است:

۱- تا سال ۱۳۶۴ کسی اقدام به چاپ تذکره خطی حدیقه الشعرا نکرده بود تا محتوی آن بر همگان روشن شود و این مهم با پشتکار آقای دکتر عبدالحسین نوایی به انجام رسید. هر چند در حدیقه هم بیتی از آن مثنوی درج نشده است.

۲- دو تذکره خطی میکده و شبستان نیز سالهاست جزء نسخه‌های منحصر بفرد خطی در کتابخانه وزیری یزد نگهداری می‌شود و کسی پیشگام چاپ آن نشده بود.

۳- تا کنون از کتاب «اخبار الیزد دیوان بیگی» نشانی در دست نیست. اما آنچه مسلم است همان مطالب میکده است.

آنچه می‌توان بر این گفتار افزود آنست که «حبیب شیرازی» با آنکه در شیراز به دنیا آمده، اما «در عنفوان شباب از وطن مالوف به دار العباده (یزد) آمد»^۸

همین مسئله باشندگی در یزد و سپس مهاجرت به رشت باعث گردید که دو همشهری او یعنی «وصال و صابر» از موضوع اتمام فرهاد و شیرین حبیب با آن استواری کلام که به گفته وامق گویا دو هزار بیت بوده، می‌توانست بر غنای کتاب ارزشمند دیوان وحشی بافقی ویراسته حسین نخعی بیفزاید:

در پایان برای آشنایی خوانندگان با زندگی یکی دیگر از «دریغاگویان» ناشناخته مثنوی فرهاد و شیرین چکیده‌ای از زندگانی «حبیب شیرازی» را با استفاده از تذکره‌های میکده، شبستان و حدیقه الشعرا می‌آورم:

سید ابوالقاسم شیرازی متخلص به حبیب از سادات دست غیب شیراز و از مردان فاضل و بازرگان نامور شیراز بوده است، پدرش نیز در دفترخانه دولت زندیه قلم می‌زد، در جوانی راهی یزد شد و در سلک طلاب علوم و در حلقه ارباب رسوم قرار گرفت. چندی نیز به شغل طبابت پرداخت و با محمد علی مدرس «وامق» صاحب تذکره میکده (فوت ۱۲۶۲ ق) در یک زمان می‌زیست، آنگاه بار سفر را بسته، در رشت اقامت گزید و به امامت جماعت و تدریس پرداخت، تا آنکه در اثر طاعون همه گیر رشت (سال طاعون) به سال ۱۲۴۶ ق در همانجا در گذشت.

او دیوانی داشته که اکنون نشانی از آن در دست نیست.

محبوب من و حبیب تجار
هم سخته مقال و هم سخن‌ساز
این قطعه چه نیک کرده موزون

آن همسفر حبیب نجار
از دوده دست غیب شیراز
باشد به علاج چون فلاطون

مرحبا به وطوبی له

ای که گفستی من یمیت یرنی
کاش روزی هزار بار فزون
جان فدای حدیث دلجویت
مردمی تا پسید مسرویت

حسین مسرت (یزد)

یادداشتها

۱ - دیوان کامل وحشی بافقی: حسین نخعی، تهران: امیر کبیر، چاپ هفتم ۱۳۶۶، ص ۵۴۵.

۲ - میرزا شفیح شیرازی «میرزا کوچک» متخلص به وصال از شاعران نامی زمان فتحعلی شاه و محمد شاه قاجار بوده که در سال ۱۱۹۳ ق در شیراز پا به جهان نهاده و در ۱۲۶۲ ق زندگی را بدرود گفته است. (دیوان وحشی: ۵۴۴)

۳ - آقا محمد مهدی صابر شیرازی در نیمه دوم سده سیزدهم هجری میزیسته و از شاعران زمان محمد شاه و ناصرالدین شاه بود که در سال هزار و دوست و هشتاد و اند هجری زندگی را بدرود گفته است. (دیوان وحشی: ۵۹۷)

۴ - دیوان وحشی، همانجا، ص ۸۹.

۵ - همانجا.

۶ - تذکره میکند، نسخه خطی کتابخانه وزیری یزد، ش ۲۵۹۹، ص ۷۲ - ۷۰.

۷ - حدیقه الشعرا ج ۱: احمد دیوان بیگی شیرازی، بکوشش دکتر عبدالحسین نوایی، تهران: زرین، ۱۳۶۴، ص ۴۱۵.

۸ - تذکره شمعستان: محمدعلی مدرس یزدی «شهبلا»، نسخه خطی کتابخانه وزیری، ش ۲۷۰۲، ص ۲۶۸.

۹ - منبع دیگر تذکره خطی مرآةالفصاحه، نوشته محمد مفید (داور) شیرازی است که دسترسی بدان میسر نشد.

۱۰ - تذکره منظوم رشحه: محمد باقر رشحه اصفهانی، بکوشش احمد گلچین معانی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۴، ص ۳۳.

□ □ □

معانی فهلویات المعجم شمس قیس

من تا کنون از فهمیدن معنی ابیات فهلوی المعجم ناامید شده‌ام. ابیات فهلوی موجود در کتاب المعجم شمس قیس را ضمیمه این نامه ساختم و تقاضا دارم اگر ممکن باشد ابیات مزبور را اعراب گذاری فرموده ترجمه تحت اللفظی آنها را بفارسی برایم بنویسید که در این صورت یک جوان مشتاق دست از همه جا کوتاه را مسرور ساخته‌اید.

جمن جشمی کنی خواوش بگیتی
جمن دل کسد بری لاوش بگیتی
چو پنداری هران مهری کشان کشت
بمن وار یجهست آوش بگیتی

(صفحه ۱۰۴)